

.....

حجت‌الاسلام علی‌اکبر رشاد در سه دهه‌ی گذشته پیوسته به تدریس سطوح عالی‌هی فقه و اصول، فلسفه و عرفان در حوزه‌ی تهران، و فلسفه‌ی دین و کلام، تفسیر قرآن و منطق فهم دین، در دانشگاه‌های تهران و مشهد اشتغال داشته است. ایشان اکنون عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، رئیس هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی، عضو مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، عضو شورای سیاست‌گذاری گفت‌وگوی ادیان و مؤسس و سرپرست حوزه‌ی علمیه‌ی امام رضا (علیه‌السلام) است. در عین حال، ثقل فعالیت‌ها با به تعبیری آن بخشی که در زندگی علمی ایشان چشمگیرتر است، تأسیس و ریاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی و پرداختن به بحث فلسفه‌های مضاف است. در این پرونده سیر تحولاتی که نوع نگاه حجت‌الاسلام رشاد به مسائل علمی و فکری پیرامون را به اینجا کشانده است، بررسی می‌کنیم.

# دغدغهی مضاف

ماجرای دلمشغولی‌های فکری معرفتی حجت‌الاسلام علی‌اکبر رشاد

■ گفت‌وگو با حجت‌الاسلام علی‌اکبر رشاد

**در شروع بحث لطفاً یک نقشه‌ی هوایی از سیر تحولاتی که نوع نگاه حضرت تعالی به مسائل علمی و فکری پیرامون را به اینجا کشانده ترسیم کنید و سیر اجمالی از دغدغه‌هایی که داشتید، که قاعدتاً پیوندی هم خواهد داشت با تحلیل وضعیت علمی و فکری خودمان بیان کنید. از ایام جوانی شروع کنیم. زمانی که شکل‌گیری اندیشه‌تان شروع شد.**

اینکه من بین تحصیلات دانشگاهی و حوزوی، تحصیل در حوزه را برگزیدم، می‌تواند به این معنا باشد که دغدغه‌هایی معرفتی مرا به حوزه کشاند. در نتیجه از همان اوان نوجوانی در حوزه‌ی تهران (به‌رغم فقدان امکانات و سازمان مناسب و شرایط مساعد) آن زمان، وارد تحصیل طلبگی شدم. بعد از دو یا سه سال به قم منتقل شدم و یک دهه را در قم به تحصیل اشتغال داشتم.

شاید چیزی که در همه‌ی این دوران به نسبت طولانی از اساسی‌ترین دغدغه‌های بنده بوده است، فهم گوهر دین و درک زیرساخت‌های معرفتی مؤید دین و دریافت مباحث مبنایی حیات از سرچشمه‌ی دین بوده است. در خلال این نگاه و دغدغه‌ی کلی، مطالعه‌ی مباحث بنیادین مقولات حیات شامل مسائل اجتماع، اقتصاد، سیاست، تاریخ، تمدن، هستی‌شناسی و انواع مقولاتی که آدمی با آن‌ها مواجه است، جایگاه خاصی داشته است. به همین جهت حوزه‌ی مباحث مربوط به فلسفه‌های مضاف را هر چند نه به آن صورتی که طی دو دهه‌ی اخیر در ذهن بنده شکل گرفت و در بستر پژوهشگاه پیگیری شد، برای کار برگزیدم. اگر بخواهم یک خط سیر و خط‌انصالی را که فی‌الجمله مجموعه‌ی این دغدغه‌ها و مطالعات و تدریس‌ها و مکتوبات را به هم پیوند می‌زند بیان کنم که چه چیزی است، می‌گویم که همین مطالعات زیرساختی و مبناسازی و به تعبیر رایج امروزی مباحث فلسفه‌های مضاف است.

در عین اینکه من در یک فرایند متطوری زیسته‌ام، به اقتضای شرایط اجتماعی و تطوراتی که انسان به لحاظ سنی پیدا می‌کند و در مسائل معرفتی و رفتاری و مطالعات و تأثیر می‌گذارد، به هر حوزه و حیطة‌ی سر زده‌ام. یعنی اگر در کنار تحصیل به مطالعه یا فعالیتی در قلمرو مسائل علمی و فرهنگی پرداخته‌ام، در هر دوره‌ای به یک حوزه‌ی خاص ورود کرده و بدان پرداخته‌ام. به اقتضای ذوق نوجوانی بیش‌تر به شعر پرداختم و شاید در یک مقطعی بخش قابل توجهی از وقت من را سرودن شعر به خودش اختصاص می‌داد. این در حالی است که در یک دوره به‌سمت مباحثی راجع به تطورات تاریخی جامعه‌ی اسلامی و امت اسلامی رفته‌ام و به علل انحطاط مسلمانان پرداختم. از آنجا به مباحث مربوط به تمدن اسلامی علاقه‌مند شدم و به آن راه پیدا کردم و به‌نحوی به یادکرد دوره‌ی اوج و شکوفایی و عظمت و شکوه جهان اسلام پرداختم. شاید پیرو همین امر به مطالعه‌ی مباحث اقتصادی پرداختم، خاصه زمانی که مارکسیسم جذبه‌ی خاصی برای جوانان داشت و من هم به‌عنوان یک طلبه باید هم با این گرایش مواجه می‌شدم و هم نقد دیدگاه‌ها و آرمان‌های اقتصادی مارکسیسم را مطرح می‌کردم و هم در مقابل، تشریح می‌کردم که اقتصاد اسلامی چه ویژگی‌ها و برتری‌هایی دارد. در یک مقطع به این مهم منتقل شدم که باید به منابع خودمان مثل کتاب و سنت مراجعه کنیم و این منابع مغفول مانده است. در دوره‌ی مطالعات من معطوف به مباحث قرآن‌شناسی و نهج‌البلاغه شده بود. در آستانه و بعد از وقوع انقلاب حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی بیش‌تر نظرم را جلب کرد و به مباحث سیاسی پرداختم و حتی اگر در آن زمان شعری هم می‌سرودم، رنگ و بوی سیاسی و اجتماعی داشت. جذبه‌های فکری حضرت امام (ره) نیز که از یک جامعیت خاصی برخوردار بود، بر طرز تفکر و رفتار و مطالعات و مکتوبات بنده تأثیر شگرف و وسیعی گذاشت. بعد از انقلاب مرحله‌ی مطالعه‌ی اندیشه‌ی سیاسی و تا حدی مطالعات اجتماعی از متن دین، مقداری درونی‌تر و عمیق‌تر پیگیری شد. به این دلیل که پیروزی تهدیدکننده‌ای که انقلاب نسبت به مبنای فکری غرب و شرق داشت، سبب شد که از جانب متفکرینی که ذیل تفکر غربی می‌اندیشیدند، یک حمله‌ی وسیعی از پایگاه‌های فلسفه‌های غربی، الهیات غربی

و نگاه اجتماعی غربی به سمت ایران سرازیر گشته و تفکرات غربی در کشور شروع شود. در این زمان احساس نیاز شدیدی به نظریه‌پردازی و ارائه‌ی مبنای و مدل در همه‌ی مباحث معرفتی و حیاتی انسان حس می‌شد. به‌همین جهت دغدغه‌ی بنده شاید حوالی سال ۶۸ یا ۶۹ این شد که باید به نظریه‌پردازی و مطالعات ایجابی و تولید معرفت پرداخت تا نیازهای معیشتی و معرفتی را بر مبنای منابع اسلامی پوشش بدهد. در آن زمان من در سازمان تبلیغات به‌عنوان قائم مقام رئیس سازمان تبلیغات مشغول به کار بودم و ذهنیت من معطوف شد به اینکه فعالیت‌های فرهنگی و عمومی در عین ضرورت، کفایت نمی‌کند و باید به بحث‌های زیرساختی و بنیادی پرداخت. و در همان تشکیلات سازمان تبلیغات معاونتی را به‌عنوان معاونت پژوهشی تشکیل دادم و عمدتاً هم خودم سرپرستی آن را عهده‌دار شدم و به تدریج نیروهایی را سازماندهی کردیم که به این مباحث بپردازیم. اما ظرف سازمان تبلیغات چنین اقداماتی را بر نمی‌تافت. این را هم غفلت نکنم که پیش‌تر از آن و از بدو انقلاب، دغدغه‌ی تربیت نیروی متخصص، متعهد، کارآمد و نیرویی که از منابع زلال و اصیل دینی معارف را دریافت داشته باشد و توان انتقال به مخاطب را داشته باشد یک دغدغه‌ی مهم برای من قلمداد می‌شد. به این دلیل به تأسیس مدرسی در تهران و ایجاد یک شبکه در سراسر استان تهران پرداختم. شبکه با عنوان «حوزه‌ی آزاد» و نیمه‌وقت بود که طلاب، نیمی از وقت آزاد داشته باشند و در حدود سی نقطه از استان تهران امکاناتی را فراهم کردیم و مدرسینی را دعوت کردیم که جوانان مشغول به تحصیل طلبگی شوند. به موازات این موضوع، چهار مدرسه‌ی رسمی تمام‌وقت را هم دایر کردیم. در مجموع شاید ۵۰۰ یا ۶۰۰ جوان را به‌عنوان طلاب تمام وقت جذب کرده بودیم و تدریس سطوح مختلف جریان داشت. این موضوع تربیت نیروی صالح و واجد شرایط لازم برای فهم دین و انتقال معرفت دینی به طبقات مختلف، به‌عنوان یک دغدغه، با دغدغه‌ی تولید معرفت دینی و پرداختن به مباحث فکری و معرفتی مبتلابه، به موازات هم ادامه پیدا کرد.

**دغدغه‌ی تربیت نیروی کارآمد و صالح و متدین، ناظر به نیاز انقلاب اسلامی برای نیروی فکری و اجرایی بوده است و آیا این مدارس تفاوت خاصی با مدارس موجود داشته است؟**

حوزه‌های علمیه در ایران دست کم تا قبل از تأسیس مدرسه‌ی مرحوم آیت‌الله گلپایگانی در قم و صفائیه و مدرسه‌ی حقانی در قم، مدارس تحت برنامه که برنامه‌ی مشخص آموزشی، تربیتی و مهارتی داشته باشند. این مدارس یک تجربه‌ی جدید بود، هم از این جهت که مدارس تحت برنامه باشد و هم از این جهت که برنامه‌ها جدید و معطوف به اهداف کاربردی باشد. اگر هم احیاناً بعد از ۱۵ خرداد و در همان دهه‌ی ۴۰ کسانی را واداشت که مدارس تحت برنامه‌ای را ایجاد کنند، اما این مدارس نیز کم‌تر به مباحث روز می‌پرداختند. مدرسی که ما تأسیس کردیم هم از آن جهت که تحت برنامه بود، در زمره‌ی مدارس نادر و واحدهای نادر آموزشی حوزه‌های کشور قلمداد می‌شد و هم از جهت معطوف بودن برنامه‌ها به مسائل روز می‌شود گفت که خاص بود؛ یعنی از این جهت شاید مدارس حوزوی با این مدارس قابل مقایسه نبودند. اما طی این سی‌سالگی که الان از تأسیس مدارس گذشته است البته تطوراتی رخ داده است و طی این ده پانزده سال اخیر، مدرسی که تحت نظر حقیق اداره می‌شوند، با عنوان حوزه‌ی علمیه‌ی امام رضا (علیه‌السلام) شناخته می‌شوند.

به آن شاخه‌ی دیگر تعقیب و پیگیری دغدغه‌هایم که مباحث پژوهشی است، برگردیم. من به موازات هم دو جریان را در حوزه‌ی آموزش و پژوهش (تربیت نیرو و تولید معرفت) پیگیری کرده‌ام. در همان اوان که تحت عنوان معاونت پژوهش سازمان تبلیغات، کار این مطالعات را شروع کردیم، و با توجه به آن شرایط اجتماعی معرفتی که به آن‌ها اشاره شد و حمله‌ی الهیات و فلسفه‌های وارداتی و نظریه‌های اجتماعی وارداتی و نیازهایی که انقلاب در جامعه پدید آورده بود و انقلاب نیازمند تولید معرفت و تکمیل مدعاها و ادعاها بود، و اینکه متوجه شدم که سازمان تبلیغات به‌عنوان یک دستگاه فرهنگی و تبلیغی عمومی، ظرف مناسبی برای پیگیری این دغدغه‌ها نیست، همان موقع از دوستان خواهش کردم که بنده را از حضور در سازمان معاف کنند و خودم به پای این مطالعات و احیاناً فعالیت‌های مناسب با این دغدغه‌ها بپردازم. من این موضوع را در سال ۶۹ یا ۷۰ با رهبر فرهیخته‌ی انقلاب مطرح کردم. ایشان همان زمان طی سه جلسه‌ی پیاپی در دیدار با بعضی از اقشار و روحانیون و اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی ادارات و وزارت‌خانه‌ها محبت‌تهاجم فرهنگی را مطرح کرده بودند. به همین جهت من یک وقت ملاقات از ایشان گرفتم و خدمت ایشان رسیدم و



شماره دوازدهم

۴۶

دغدغه‌هایم را راجع به همین مباحث طرح کردم.

من احساس کردم که ایشان مثل بنده تصور می‌کنند که این نوع فعالیت‌های بنیادین در دستگاه‌های فرهنگی و اجتماعی قابل پیگیری نیست و باید کارهایی اساسی و دستگاه‌های معرفتی، معرفت‌پرداز و نظریه‌پردازی که به مطالعات بنیادین بپردازد، به وجود بیاید و به این مسائل بپردازد. برای همین قصد کردم که از سازمان تبلیغات جدا شوم که بتوانم به این مباحث بپردازم. یکی دو سه سال به این صورت طی شد و سال ۷۲ ایشان پیرو پیگیری‌های من از بنده خواستند که به تأسیس مؤسسه‌ای در کنار بعضی از بزرگان و احياناً تحت اشراف آن‌ها بپردازم که به این دغدغه‌ها بپردازد. بیانشان هم این بود که بعد از پیروزی انقلاب طی این یک دهه و چند سالی که از ما سپری شده است ما دچار یک خلأ در حوزه‌ی نظریه‌پردازی و تولید معرفت شده‌ایم.

در اردیبهشت ماه سال ۷۳ من چیزی شبیه به اسانامه‌ی یک سازمان و تشکیلات دستگاه مولد معرفت و نظریه‌پرداز و مدافع تفکر و معرفت دینی و ناقد تفکرات معارض را طراحی کردم و مورد مشورت قرار گرفت. رهبر معظم انقلاب در همان جلسه فرمودند که بنده این کار را مدیریت و پیگیری کنم. از همان زمان ما به صورت کاملاً جدی وارد طراحی و تأسیس مؤسسه‌ای شدیم که بعدها به‌عنوان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی شناخته شد. آن زمان ما این ذهنیت را نداشتیم که این می‌تواند یک پژوهشگاه باشد و اصطلاح پژوهشگاه مثل عنوان دانشگاه رایج نبود و من این نامگذاری را به‌معنای لغوی آن به کار بردم و از آن معنای لغویش را اراده کردم. پژوهشگاه آن موقع آغاز به کار کرد و پژوهشگاه برآیند دغدغه‌های حقیر در حوزه‌ی مطالعات بنیادی قلمداد می‌شد.

### دغدغه‌های خود و سیری که طی کرده و پیوندی که با حوادث انقلاب پیدا کرده است را بیان فرمودید. ایده‌ی اصلی تأسیس پژوهشگاه و خلأ نظریه‌پردازی را کمی تفصیلی‌تر بیان کنید.

ما حوزه‌ها و بسترهای مطالعاتی پژوهشکده‌ها و گروه‌های علمی پژوهشگاه را در چارچوب پنج محور تعریف می‌کنیم که به‌نحوی اهداف و رویکردهای مطالعاتی پژوهشگاه قلمداد می‌شود: ۱- بازیابی و بازآرایی و بازارائه‌ی معارف تولید شده توسط سلف و گذشتگان ۲- مطالعه‌ی انتقادی نظرات و آرا و افکار موجود و ارائه شده از سوی مکاتب دیگر و مواجهه‌ی علمی با مکاتب وارداتی و عاریتی غربی و غیربومی ۳- تولید نظریه، نظریه‌پردازی و نوآوری در حوزه‌ی معرفتی مربوط به هر پژوهشکده و هر گروه علمی ۴- مطالعه‌ی تطبیقی و مقایسه‌ای بین معارف دینی و معرفت اسلامی با نظریه‌ها و مکاتب معرفتی دیگر ۵- تولید معرفت مخصوصاً در حوزه‌ی بحث‌های کاربردی برای جبران خلأ نظری و تأمین نیازهای نظری نظام اسلامی. این پنج رویکرد به‌عنوان اهداف کاربردی و رویکردهای معرفتی مجموعه‌ی پژوهشکده‌ها و گروه‌های علمی پژوهشگاه قلمداد می‌شود. به‌همین جهت ما در پژوهشگاه هم در حوزه‌ی مبناسازی و تولید معرفت‌های زیرساختی تلاش داشته‌ایم و هم در ارائه‌ی روبناهای مبتنی بر این مبناها و مدل‌های عملی و نظرها و پیشنهادهای کاملاً کاربردی قدم برداشته‌ایم. در عین حال ثقل مباحث یا شاید به تعبیری آن بخشی که چشمگیرتر هست، بخشی است که ما از آن‌ها تحت عنوان فلسفه‌های مضاف تعبیر می‌کنیم. از حدود سال ۷۷ یا ۷۸ ما به‌طور خاص به تولید فلسفه‌های مضاف اهتمام ویژه داشتیم. به‌همین جهت شاید افزون بر چهل عنوان فلسفه‌ی مضاف را بر اساس حکمت اسلامی طراحی کرده‌ایم و مورد مطالعه در گروه‌های مختلف علمی پژوهشگاه است.

گروه‌هایی مثل گروه فلسفه و معرفت‌شناسی که ذاتاً فلسفی هستند و قهراً باید به مطالعات بنیادی و زیرساختی بپردازند و گروه‌های دیگری که حوزه‌ی مطالعاتی آن‌ها بیش‌تر کاربردی است، مثل گروه اقتصاد، سیاست، حقوق و اخلاق که در کنار مطالعات کاربردی و ارائه‌ی نظر و نظریه در مباحث کاربردی و راهبردی، مطالعات بنیادی هم دارند. یعنی یک شاخه‌ی مطالعاتی گروه اقتصاد لزوماً فلسفه‌ی اقتصاد است. بعضی گروه‌ها نیز به بعضی فلسفه‌های مضاف پرداخته‌اند که ممکن است مستقیماً به‌معنای تأسیس و تبیین فلسفه‌ی مضاف به حوزه‌ی موضوعی خودشان تلقی نشود، اما به لحاظ قرابت موضوعی به بعضی فلسفه‌های مضاف نیز پرداخته‌اند. مثلاً فلسفه‌ی هنر و فلسفه‌ی فیلم مورد مطالعه است، در حالی که ما گروه فیلم در پژوهشگاه نداریم.

در مجموع ما در طول این بیش از دو دهه در زمینه‌ی بعضی از فلسفه‌های مضاف رایج در جهان مطالعات خاص کرده‌ایم که الگوی اسلامی آن فلسفه‌های مضاف را ارائه کنیم. در بعضی از حوزه‌ها ما به رشته‌ها یا گرایش‌ها و یا دانش‌های

جدیدی که در دنیا پیشینه ندارد، پرداخته‌ایم و احياناً به نتیجه نیز رسیده‌است. مثلاً فلسفه‌ی معرفت دینی، به‌مثابه یک دانش فلسفی شناخته شده در دنیا نیست، اما ما به آن پرداخته‌ایم و تصور می‌کنیم به یک نقطه‌ی مطمئنی از نظر مبانی و چهارچوب دست یافته‌ایم و می‌توانیم بگوییم که دانش جدیدی به‌عنوان فلسفه‌ی معرفتی دینی در پژوهشگاه تولید شده است. یا در حوزه‌ی بعضی دانش‌های اسلامی مانند اصول فقه در طی ۱۰ یا ۱۵ سال اخیر، عدد کوچکی از فضای پیشر و اندیشمند حوزه، به مسئله‌ای به نام فلسفه‌ی اصول پرداخته‌اند، اما هنوز این رشته‌ی مطالعاتی یا این دانش، صورت یک دستگاه معرفتی را پیدا نکرده است که یک معرفت دستگاه‌وار که بتوان به آن دانش اطلاق کرد. اما ما در پژوهشگاه به آن پرداخته‌ایم که دغدغه و یک بخشی از حوزه‌ی مطالعاتی و کاری خود بنده بوده است.

به هر حال یک مجموعه‌ی چهل محوری، یک دستگاه معرفتی بزرگی را به‌وجود می‌آورد و اینکه برای علوم و عرصه‌هایی که در کشور و در جهان اسلام مورد ابتلاء و مورد حاجت است مبناسازی می‌شود. ما این همه راجع به مسائل فرهنگ حرف می‌زنیم، اما بنیادهای این مقوله و زیرساخت‌های این مسئله در جایی مورد بحث قرار نگرفته است و ما سراغ نداریم در دانشگاه و در حوزه و مؤسسه‌ای که به فلسفه‌ی فرهنگ پرداخته باشند. بنده شخصاً بنا به پیشنهاد و پیگیری بعضی از فضلاء حوزوی و دانشگاهی به این مسئله پرداختم. ما طی چند سال مجموعه‌ای را که هویت دانشی داشته باشد و به‌صورت یک دستگاه معرفتی بتوان قلمداد کرد، طراحی کردیم و بعد در یک دوره با عنوان دوره‌ی تدریس فلسفه‌ی فرهنگ آن را تدریس کردیم که دو سال طول کشید. ما راجع به هستی، معرفت، طبقه‌بندی و قواعد حاکم بر این مقوله و مختصات و ویژگی‌های این مقوله مطالعه کرده و در قالب بیست‌وپنج بخش، دانش فلسفه‌ی فرهنگ را بر اساس حکمت اسلامی طراحی کردیم و ارائه شد.

### چه اتفاقی افتاد که بخش فلسفه‌های مضاف در فعالیت‌های شما برجسته شد و اولویت پیدا کرد. اشاره‌ای کردید که از همان اوایل جوانی بحث‌هایی را پیگیری می‌کردید که جنساً همین بحث‌های فلسفه‌ی مضاف بوده است. اما به نظر می‌آید که یک نگاه کلی وجود دارد که اساساً همین رویکرد فلسفه‌ی مضاف را اولیوی برای شما قائل است. این اولویت ریشه‌اش کجا است و چه چیزی و چه شرایطی و چه ضرورتی دیده می‌شود که این امر اولویت پیدا کرده است.

فلسفه‌های مضاف به شکل‌های گوناگون قابل طبقه‌بندی است و ما تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی مختلفی راجع به فلسفه‌های مضاف داریم. یکی از آن‌ها تقسیم و دسته‌بندی فلسفه‌های مضاف به دو دسته فلسفه‌های مضاف به علم‌ها و علوم و فلسفه‌های مضاف به مقوله‌ها و امور است. در هر دو دسته پارامتر مسائل به‌طور مشترک مورد مطالعه قرار می‌گیرند؛ یعنی در هر دو حوزه پاره‌ای از مسائل مطالعه می‌شوند که آن مسائل وقتی مطالعه می‌شود و به تولید معرفت منتهی می‌شود، ابزار و آگاهی در اختیار انسان‌های درگیر در آن حوزه‌ها قرار می‌دهد. مثلاً ماهیت مضاف‌الیه و موضوع مورد مطالعه مورد بحث قرار می‌گیرد. اگر فرضاً ما دانش و علم سیاست را مطالعه می‌کنیم، می‌گوییم که علم سیاست چگونه معرفتی است؟ آیا معرفت درجه یک است یا درجه دو. و طبعاً منابع تولید این معرفت مورد مطالعه قرار می‌گیرد که آبشخور علم سیاست از چه منابعی است؟ عقل است یا می‌تواند نقل و فطرت نیز منبع آن باشد. آیا علم سیاست می‌تواند مولود تجربه باشد و تجربه می‌تواند آبشخور تولید علم سیاست باشد. از روش‌شناسی علم سیاست، کارکردهای علم سیاست، غایت علم سیاست، نسبت علم سیاست به علم‌های دیگر که به‌نحوی هم‌بند و مرتبط با این علم هستند و تمایزها و تفاوت‌های علم سیاست با دیگر علم‌های موزی و ساختار مباحث علم سیاست و امثال این‌ها بحث به میان می‌آید.

شاید ۱۰ یا ۱۵ پرسش مشترک در فلسفه‌های مضاف گوناگون و دسته‌های مختلف آن قابل طرح است و در مطالعه در حوزه‌ی هر یک از این فلسفه‌های مضاف، به پاسخ‌های درخور و فراخور آن حوزه و آن مطالعه می‌توانیم دست پیدا کنیم. اگر توجه کنیم که فلسفه‌های مضاف به چه مسائلی می‌پردازند آن موقع معلوم می‌شود که چرا باید به فلسفه‌ی مضاف پرداخت. به تعبیر دیگر ما همانطوری که از فلسفه‌ی مضاف به علم‌های گوناگون می‌توانیم پرسش کنیم و دستگاه‌های معرفتی را به‌عنوان فلسفه‌های مضاف به علم‌های گوناگون تولید کنیم، و یا دستگاه‌های معرفتی منسجم و مستقل و خاصی را معطوف به مباحث زیرساختی مقولات مختلف بپردازیم و این‌ها را تحت عنوان فلسفه‌ی مضاف به



این مقولات یا این علم‌ها و معرفت‌ها نامگذاری کنیم، در خصوص خود فلسفه‌ی مضاف هم می‌توان از فلسفه‌ی آن سخن گفت. در واقع می‌توان گفت که فلسفه‌ی مضاف چه هست یا فلسفه‌ی مضاف چگونه طبقه‌بندی می‌شود و یا اینکه در مجموع روش‌شناسی فلسفه‌ی مضاف چیست؟ و می‌توانیم از غایت و کارکردهای فلسفه‌ی مضاف بپرسیم که جنابعالی سؤال کردید. من فکر می‌کنم که مطالعه در حوزه‌ی فلسفه‌ی مضاف برای ما مسلمانان و ما ایرانی‌ها کارکردهای مختلفی و پیامدهای مثبت گوناگونی را در بردارد. از جمله اینکه ما تا وقتی که به مبادی یک علم مشرف نباشیم و مبانی و زیرساخت‌های یک دانش را درک نکنیم، هرگز به نظریه‌پردازی در زمینه‌ی آن دانش یا آن مقوله موفق نخواهیم بود. نگاه بنیادین و نگاه از بالا و مشرفانه، لازمه‌ی نظریه‌پردازی و توسعه و تولید معرفت در هر حوزه‌ای است. بنابراین ما اگر بخواهیم علوم انسانی اسلامی تولید کنیم، باید اول فلسفه‌های مضاف به این علوم را و همچنین فلسفه‌ی مشترک و فرارشته‌ای معطوف به علوم انسانی را تولید کرده باشیم. روش‌شناسی جزء بحث‌های فلسفه‌ی مضاف به حساب می‌آید و تا زمانی که ما به یک روش‌شناسی نو و به یک روش‌شناسی کارآمد دست نیافته باشیم، هرگز نمی‌توانیم به تولید معرفت در آن موضوع یا آن مقوله یا آن دانش دست بزنیم. و تا وقتی که ما به مطالعه‌ی کارکردهای یک دانش و مقوله‌ی حیاتی نپردازیم و مسلط نباشیم، نمی‌توانیم در زمینه‌ی آن دانش و مقوله الگو و مدل ارائه کنیم.

پرداختن به فلسفه‌های مضاف، هم در تولید دانش ما را توانا می‌کند و هم ما را به تولید الگوهای معرفتی و معیشتی و رفتاری قادر می‌کند، و هم ما را به نقد مکتب‌ها و دانش‌ها و نظریه‌های رقیب قادر می‌کند. به همین جهت سخن گفتن از طراحی نظام سیاسی، ارائه‌ی مدل و الگو در حوزه‌ی سیاست، اقتصاد و حقوق و هر مقوله‌ی دیگری و تولید علوم انسانی اسلامی و هر دانش دیگری بی‌آنکه ما از گذرگاه و معبر فلسفه‌های مضاف این مقولات عبور کرده باشیم، کاملاً سخی خام‌سرایانه است. به نظر من اولویت اول مطالعاتی و معرفتی در شرایط فعلی کشور، تولید فلسفه‌های مضاف معطوف به علم‌ها و مقولات کلان حیاتی است. اگر از این نقطه آغاز نکنیم و به تعبیر رایج، زمین بازی مختص خودمان را تعریف نکنیم، لاجرم و به ناچار، خودآگاه و ناخودآگاه، خواسته و یا ناخواسته در زمین بازی دیگران قرار می‌گیریم و بازی می‌کنیم و آن‌ها ما را مدیریت خواهند کرد.

**بعضی از ضرورت‌هایی که برای پرداختن به فلسفه‌ی مضاف بیان فرمودید، ملموس‌تر و قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد، مثل نقد سایر مکاتب رقیب یا برای خودآگاهی و شفافیت پیش‌تر نسبت به داشته‌های خودمان و تمایز گذاشتن بین مبانی مکاتب مختلف از همدیگر. اما بعضی موجد‌های آن یک مقدار محل تأمل است، مثل مواردی که می‌فرمایید برای تولید دانش در فلسفه‌های مضافی که این دانش‌ها را شامل می‌شود و یا تولید مدل در مواردی که مقولات را شامل می‌شود. شاید به لحاظ تاریخی به این صراحت نشود گفت که اول فلسفه‌های مضاف شکل گرفته است و بعد خود آن دانش‌ها یا آن مقولات شکل گرفته است، مثل دانش اصول که فرمودید. ما اول فلسفه‌ی اصول نداشتیم، یا اگر بوده به صورت نهفته و ضمنی بحث می‌شده است، اما علم اصول را داشته‌ایم که به صورت پویا حرکت می‌کرده است. در بحث‌های دیگر هم که نگاه می‌کنیم مانند فیزیکی، می‌بینیم که اتفاقاً جایی که توجه روی فلسفه‌ی فیزیکی رفته است، آن اتفاقاً که دانشمندان می‌خواستند، یعنی خود فیزیکی، پیش نمی‌رود. یعنی به تعبیری هیچ‌وقت فلسفه‌ی فیزیکی به خود فیزیکی کمک نکرده است، مگر در حوزه‌هایی که شامل بحث‌های فلسفی می‌شده است. در**

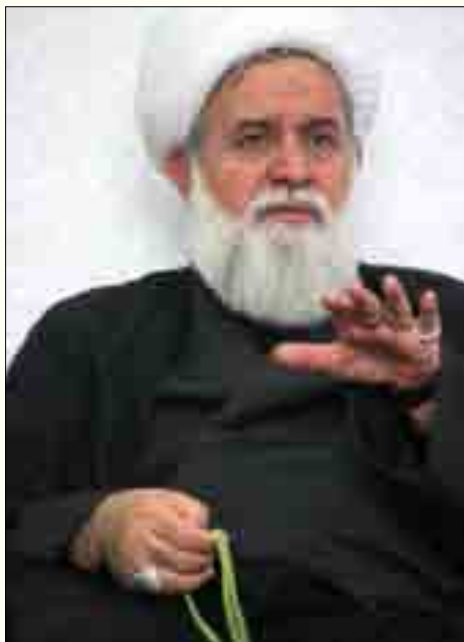
## واقع از این جهت که آیا خود آن مقوله یا دانش را پیش می‌برد و کمکی می‌کند یا خیر، یک مقدار محل تردید است.

بنده کارکردهای مختلفی را برای فلسفه‌های مضاف عرض کردم که در خصوص مطالعه‌ی فلسفی دانش‌های موجود بعضی از کارکردها مطرح می‌شود و برای تولید دانش‌های جدید بعضی دیگر از کارکردها، راجع به مثلاً دانش اصول می‌توان گفت بخش عمده‌ی آنچه را که ما امروز از آن‌ها به مسائل و مباحث فلسفه‌ی اصول تعبیر می‌کنیم، در خود دانش اصول منطوبی و مندرج است. شاید بتوان گفت ۵۰ درصد مباحثی که در کتب رایج اصولی هست و مورد تحقیق و تدریس قرار می‌گیرد، از جنس مباحث فلسفه‌ی اصول است که بخش قابل توجهی از آن‌ها را تحت عنوان مبادی اصول در آغاز این دانش مطرح می‌کنند. مثل اینکه مرحوم آخوند تحت عنوان امور مقدماتی سلسله مباحثی را مطرح می‌کند و بعد وارد مقاصد اصلی دانش اصول می‌شود. در خلال مباحث دیگر در سراسر این دانش، بسیاری از بحث‌ها طرح می‌شود که از جنس فلسفه‌ی اصول است. یک نوع هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، زبان‌شناسی و تحلیل زبان‌شناختی و بعضی از مسائل هست که مدام مطرح می‌شود و برآیندش به صورت قاعده ارائه می‌شود. دانش اصول مجموعه‌ی قواعد استنباط است، اما در مباحثی که امروز به‌عنوان علم اصول مطرح می‌شود، هم‌ه‌اش بحث راجع به خود قاعده‌ی استنباطی نیست، بلکه بسیاری بحث‌های مقدماتی طرح می‌شود تا منتهی می‌شود به اصطیاد و استنباط یک قاعده و بعد می‌شود قاعده‌ی اصول.

پس بنابراین به‌نحوی، عمده‌ی مسائل فلسفه‌ی اصول در همین دانش اصول فعلی یا بعضی دیگر از دانش‌های مرتبط مطرح شده است و قواعد اصولیه، برآیند آن مطالعات و بحث‌های فلسفی است. پس اصول بدون فلسفه‌ی اصول تولید نشده است، اما فلسفه‌ی اصولی که در خلال و لایه‌لای دانش اصول بعضی دانش‌های مرتبط آمده است، به‌صورت یک دستگاه معرفتی مستقل در نیامده است. ما باید این را به‌صورت یک دستگاه دانشی تعریف و تدوین کنیم و نقایص و نواقص آن را باید تبیین کنیم که بعد تبدیل به یک دانش کامل بشود.

در عین حال کارکرد مهم دیگری که فلسفه‌های مضاف دارند، درک میراث معرفتی خودی، اصلاح میراث معرفتی موجود و ارتقای دانش‌های موجود است. ما معتقدیم اگر فلسفه‌ی اصول طراحی و رایج شود، تأثیر شگرفی در اصلاح و ارتقای اصول خواهد گذاشت. علم اصول تکامل و توسعه پیدا خواهد کرد و کارآمدتر خواهد شد و توانایی‌های این دانش و کاربردهای این دانش وسیع‌تر خواهد شد.

اما اینکه بگوییم آیا دیگران نخست فلسفه‌ی مضاف را تولید کرده‌اند و بعد دانش مربوط به آن را، ممکن است همین تبیینی که راجع به مسئله‌ی علم اصول عرض کردیم، راجع به دانش آن‌ها نیز مطرح باشد. یعنی فیزیک‌دانان هم در خلال علم فیزیک بسیاری از مبانی فلسفی را طرح می‌کنند، بی‌آنکه خودشان بدانند که این حرف فلسفی است. اگر به‌طور فرض فیزیک سنتی از طبیعیات سخن می‌گفت و از کیهان حرف می‌زد و از ماده سخن می‌گفت، آن هم دانش فیزیک آن زمان بوده است. امروز دانش فیزیک، چیز دیگری شده است. آن زمان در خلال همان بحث‌ها نگاه‌های فلسفی مطرح می‌شد و الان هم همین‌طور است. علاوه بر اینکه، مهم این نیست که یک نفر فلسفه را تولید کند و دانش آن را هم مبتنی بر فلسفه‌ای که تولید کرده است، تولید نماید. در آن پارادایم معرفتی و در بطن و فضای یک گفتمان علمی حاکم، یک نوع تقسیم کار طبیعی و نانوشته صورت گرفته است و بین دانش‌ها و دانشمندان رشته‌های مختلف و لایه‌های گوناگون معرفتی تعاملاتی رخ می‌دهد. فیلسوفان بر عالمان و دانشمندان تأثیر می‌گذارند و دانشمندان بر نظریه‌های فلسفی تأثیر می‌گذارند و به این ترتیب یک





تعامل اتفاق می‌افتد. ممکن نیست ما یک نظریه‌ی علمی در حوزه‌ی فیزیک، حتی خاصه نظریه‌های معروف و مسلط را سراغ داشته باشیم که در ذهن صاحب آن نظریه یک سلسله اصول و قواعد فلسفی نبوده باشد که بر اساس آن قواعد فلسفی ولو ناخودآگاه حرکت کرده باشد و به آن نظریه رسیده باشد و بخواهد از آن نظریه‌اش دفاع کند.

دانش‌های دیگر و طراحی الگوها هم خواه‌ناخواه، یا خودآگاه یا ناخودآگاه، دانشمندی مبتنی بر یک مطلب فلسفی و نظریه‌های فلسفی و پیش‌انگاره‌های معین فلسفی و حکمی مطالعه می‌کند و به باور رسیده و اظهار نظر می‌کند.

**اگر دو خصوصیت برای کل زحماتی که شما کشیده‌اید و تجلی آن در دفتر پژوهشگاه است، را بخواهیم بیان کنیم به نظر می‌آید یکی این باشد که می‌خواهید به نیازها و خلأها پاسخ بدهید و آن‌ها را تأمین کنید و دیگر اینکه بر اساس مبانی دینی و مبتنی بر معارف اسلامی این کار را انجام دهید. اگر از دریچه‌ی این دو خصوصیت وارد فضای علمی کشور شویم آیا دستگاه‌ها و مکاتبی هستند که به نیازهای ما پاسخ دهند یا خیر؟ و از نظر وجه دوم اینکه جاهای مختلفی تلاش کرده‌اند به این نیازها مبتنی بر معارف اسلامی پاسخ دهند که بعضاً دچار آسیب‌هایی هم شده‌اند. مثلاً فقط به مبانی اکتفا کرده‌اند و تنها کلیات را تکرار کرده‌اند یا اینکه همان الگوهای رایج را آورده‌اند و یک رنگ و لعاب دینی به آن داده‌اند. شما چه خصوصیتی را با چه روشی می‌خواهید تأمین کنید که دچار آن آسیب‌ها نشوید.**

افراد و گروه‌های مختلفی دغدغه‌ی تأمین معرفت و معیشت دینی برای مردم ایران یا مسلمانان را داشته‌اند و با این رویکرد فعالیت می‌کنند. اما فکر می‌کنم که مجموعه‌ی حرکت‌ها و فعالیت‌ها از پاره‌ای جهات دچار کاستی و ناراستی بوده است و از بعضی خطاها و خلأها رنج می‌برد و دچار رخنه و سرانجام ناکامی شده است. هر حرکت جوارحی و یا جوانحی، معرفتی و یا معیشتی، باید نقطه‌ی عظیمت روشنی داشته باشد. تصور ما این است که نقطه‌ی عظیمت برای تولید معرفت و الگوهای معیشتی و رفتاری و نظامات، دو نقطه است: مبانی و منطق.

مؤسسه‌ای که پس از انقلاب در ایران تأسیس شده‌اند یا وجود داشته‌اند و جهت‌گیری فعالیتشان را به سمت تولید معرفت دینی و معرفت بر اساس مبانی دینی و تولید و ارائه‌ی الگوهای رفتاری و نظام‌های اجتماعی مورد نیاز برده‌اند، از نقش مبانی و منطق غافل بوده‌اند و در نتیجه گاه از سر غفلت یا خطا، از مبانی دیگری حرکت کرده‌اند و منطق دیگری را به کار بسته‌اند که نمی‌توانسته است تولید معرفت و الگو و نظام‌های معیشتی اسلامی را نتیجه بدهد. به همین جهت یا به انحراف رفته‌اند و یا چون کار به نتیجه نرسیده است، مأیوس گشته و دچار فتور شده‌اند. یا اگر هم ضمنی و ارتکازی توجه به ضرورت، اهمیت و حرکت از مبانی و منطق داشته‌اند، مبانی و منطق را اول منقح نکرده‌اند که از پایگاه‌های مبانی معین و منطق مشخصی حرکت کنند. برای همین اگر دچار خطا و لغزش نشده‌اند، دچار فتور و ناکامی هستند و نتوانسته‌اند به موفقیت در خور و فراخور دست پیدا کنند.

تفاوت کار پژوهشگاه و بنده، با بسیاری از مؤسسات و افراد در این است که موضوع اهمیت و خطورت پرداختن به مبانی و منطق، و حرکت از نقطه‌ی مبانی و روش، خودآگاهانه بوده است. در خصوص مجموع پژوهشگاه ما با یک خودآگاهی تاریخی عمل می‌کنیم و پژوهشگاه بیش از آنکه یک مؤسسه باشد یک جبهه‌ی فکری است و یک گفتمان معرفتی قلمداد می‌شود و در عرض گفتمان‌های معرفتی دیگر، از یک استقلال و هویتی برخوردار است، هرچند خود جزئی از یک طیف فکری و معرفتی کلان در کشور و یا جهان اسلام قلمداد شود. اما تفاوت در این است که می‌دانیم که ما چنین هستیم و چه نقشی را در تاریخ معرفت ایفا می‌کنیم.

این نکته که ما ما غافل نباشیم یا به ارتکازات قانع باشیم، کفایت نمی‌کند، بلکه باید اولاً خودآگاه باشیم و ثانیاً مسئله را از حد ارتکازات و بسنده کردن به ارتکازات موجود فراتر ببریم، بلکه مبانی و منطق و روش را به دستگاه تبدیل کنیم و خودآگاهانه و منسجم ما آن مبانی و منطق را برای تولید معرفت و ارائه‌ی الگوها به کار ببندیم. بر همین اساس ما به امر تولید فلسفه‌های مضاف اهتمام خاص کردیم. در کنار تولید فلسفه‌های مضاف و مبانی از آنجا که مسئله‌ی روش‌شناسی جزئی از بحث‌های اصلی فلسفه‌ی مضاف است، به این موضوع پرداخته‌ایم ولی

به لحاظ اینکه شاید بتوان گفت که در مقام تولید معرفت و الگو مهم‌ترین نقش و تعیین‌کننده‌ترین نقش را مسئله‌ی روش‌شناسی دارد، به روش‌شناسی اهتمام ویژه داریم.

شخص بنده نیز از حدود ۱۴ سال پیش در بستر مطالعاتیم که عمدتاً مطالعه‌ی مبانی بوده، به مسئله‌ی روش‌شناسی اهتمام ویژه کرده‌ام. از سال ۷۸ بنده به سراغ طراحی یک دستگاه روش‌شناسی جامع برای فهم دین به معنای وسیع آن یعنی استنباط بینش و عقاید دینی و مورد نیاز انسان، استنباط احکام و قضایای بایستی و الزامی، حقوق، استنباط اخلاق و ارزش‌ها و استنباط علوم مختلف رفتم. و تصور این بود که ما دستگاهی به نام دستگاه فهمی و اکتشافی به نام اجتهاد داریم، هرچند که این دستگاه چندان شناخته، مدون و حتی منقح نیست، یا عمدتاً متکی بر ارتکازات اصحاب اجتهاد است و اجتهاد به صورت تجربی و در خلال تحقیق و تدریس‌ها و تدریس‌ها حاصل می‌شود و هرچند که دانشی با عنوان دانش اصول فقه داریم که دانش روش‌شناسی و روش‌شناختی است. اما دستگاه اجتهاد ما منقح و مدون و جامع نیست و دانش روش‌شناختی رایج ما که اصول فقه است، عمدتاً معطوف به کشف شریعت یا استنباط شریعت از منابع نقلی است. در نتیجه هیچ‌کدام از این دو سرمایه‌ی ارزشمند به‌رغم پرارزش بودن و پراهمیت و کارآمد بودن، پاسخگوی نیاز جامعه و اطراف ما نیست. ما نیازمند به تأسیس یک دستگاه روش‌شناسی جامع‌الاطراف هستیم.

این مجموعه مطالعات و تأملات و کار و تلاش و تدریس و بحث و ارائه و عرضه و در معرض قرار دادن یافته‌ها، منتهی شده است به پدیدآمدن یک دستگاه روش‌شناسی با نام منطق فهم دین، که این دستگاه مبتنی بر نظریه‌ی ابنا است.

این را طی چهارده سال ما پیگیری کرده‌ایم و به وجود آمده است. و وزارت علوم بر اساس درخواستی که داشتند و پیشنهادی که ارائه و تدوین شد آن را به صورت یک رشته تصویب کرد و الآن نیز بعضی دانشگاه‌های معتبر در ایران به عنوان رشته‌ی منطق فهم دین دانشجو گرفته‌اند و این رشته تدریس می‌شود. و در حوزه نیز در کنار رشته‌های تخصصی حوزه‌ها مثل رشته‌ی فلسفه، کلام، تفسیر، قضا و... رشته‌ی منطق فهم دین به عنوان یک رشته‌ی جدید به پیشنهاد ما مورد مطالعه قرار گرفته است که در حوزه‌ها هم رایج و دایر شود.

آنچه که فکر می‌کنم خلأ و رخنه‌گاه و آسیب‌گاه و چالشگاه دستگاه‌ها در مقام تولید معرفت و ارائه‌ی الگو است، همین نقاط حساسی است که ما به آن‌ها آگاهانه اهتمام داشته‌ایم.

**تا اینجا همه‌ی بحث‌ها از عوامل معرفتی بود. اگر در سیر زندگی شما و در این مسیری که انتخاب کرده‌اید و نگاهی که داشته‌اید و حوزه‌ای که پیشی گرفته‌اید، حوادث یا عوامل غیرمعرفتی هم تأثیرگذار بوده است لطفاً اشاره‌ای بفرمایید.**

من در یک خانواده‌ی روحانی بزرگ شده‌ام و این می‌تواند به عنوان زمینه در انتخاب رشته‌ی تحصیلی و حوزه‌ی فعالیت و گرایش‌های فکری و سیاسی و اجتماعی من تأثیر داشته باشد.

دومین عامل مؤثر بر رفتار و روند کار معرفتی و زیستی من، وقوع انقلاب اسلامی بوده است. وقوع انقلاب در اشخاص و جریان‌های فکری تأثیر گذاشت و در همه‌ی شئون نرم‌افزاری و سخت‌افزاری ما ایرانیان و بلکه مسلمانان و تا حدی غیرمسلمانان تأثیر گذاشت. طبعاً انقلاب اسلامی بر روند تفکر و رفتار امثال ما نیز تأثیر گذاشت.

بعضی اتفاقاتی که در زندگی شخصی ما به عنوان مورد رخ داد نیز بسیار تأثیرگذار بود. از من خواسته شد یک مؤسسه‌ای را تأسیس کنم که به مباحث معرفتی، تولید معرفت دینی و مواجهه با نظریه‌ها و نگاه‌های رقیب و معارض با معرفت دینی مخصوصاً متأثر از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) بپردازم. این امر برای شخص من سرنوشت‌ساز و در جهت‌گیری فکری من و فراهم کردن ظروف و شرایط مساعد برای جهت‌گیری و احیای تکامل فکری و معرفتی بنده بسیار تأثیرگذار بود.

در کنار این‌ها بعضی از عوامل دیگر را هم که چه بسا جنبه‌ی شخصی داشت می‌شود اسم برد، مثلاً اینکه بنده فی‌الجمله از سنین نوجوانی به تعبیر سهراب سپهری «سر سوزن ذوقی» داشتم و چیزهایی به عنوان شعر یا قطعات ادبی و نثر می‌گفتم و می‌نوشتیم. این امر نیز خواه‌ناخواه بر شخصیت و هویت اجتماعی بنده تأثیر گذاشت.

